

# بررسی میزان متجانس بودن نظام تصریفی زبان فارسی

## برمبنای نظریه صرف طبیعی

فریده حق‌بین<sup>۱</sup>، فاطمه کوشکی<sup>۲\*</sup>

۱. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

دریافت: ۹۳/۴/۸  
پذیرش: ۹۳/۷/۱۶

### چکیده

در پژوهش نظریه‌بینیاد و داده‌بینیاد حاضر، ضمن معرفی نظریه صرف طبیعی، نظام تصریفی زبان فارسی طبق اصل تجانس نظام – یکی از اصول مطرح در نظریه وابسته به نظام این نظریه – بررسی شده است. نگارندگان ضمن ارائه ویژگی‌های منحصر به فرد وندهای تصریفی و تجزیه و تحلیل آن‌ها براساس پنج ویژگی که در این اصل مطرح شده – وجود نظام‌های مقوله‌ای و مقولات، وجود صورت‌های تصریفی متصل به پایه، وجود نمادها به صورت مجازاً یا ترکیبی برای مقولات مختلف، وجود انواع نشانه‌های مرتبط با نظام مقوله‌ای آن زبان و وجود یا عدم وجود طبقات تصریفی – میزان متجانس بودن وندهای تصریفی زبان فارسی را بررسی کرده‌اند. بهمین‌منظور وندهای مذبور در سه آبرطیقه‌ اسم، فعل و صفت تجزیه و تحلیل شده‌اند که از میان این طبقات، آبرطیقه صفت کاملاً متجانس و متحداً‌شکل و دو آبرطیقه دیگر در رده‌های پایین‌تری از تجانس قرار گرفته‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** صرف طبیعی، طبیعی‌بودن وابسته به نظام، نظام تصریفی، زبان فارسی، نظریه تجانس نظام.

### ۱. مقدمه

صرف‌طبیعی رویکردی است شناختی-نقشی که در اوآخر دهه ۱۹۷۰ توسط درسلر، مایرثالر و ورتزل در آلمان و اتریش شکل گرفت. گزینش نام صرف‌طبیعی درواقع خود تقليدی بود از عنوان واج‌شناسی طبیعی که توسط استامپ در اوایل ۱۹۷۰ در زمینهٔ واج‌شناسی مطرح شد.

به عقیده استامپ اکتساب نظام واجی یک زبان در کودکان مسئله سرکوب کردن فرایندهای واجی است نه فرگیری آن‌ها (Carstairs, 1992: 215). نظرات استامپ راهی به صرف و مباحث صرفی گشود و صرفیون طبیعی ضمن شناخت برخی تضادها در صدد توصیف و بررسی آن برآمدند که از یک بُعد طبیعی می‌نمود؛ اما از بُعدی دیگر چندان ساده نیز نبود (*Ibid*: 216).

نظریه صرف طبیعی از سه نظریهٔ فرعی تشکیل شده است که به‌طور مفصل در بخش سوم به آن‌ها پرداخته شده است: ۱. نظریهٔ جهانی‌ها، ۲. نظریهٔ تجانس نظام و ۳. نظریهٔ رده‌شناسی. در این پژوهش نظام تصریفی زبان فارسی براساس نظریهٔ تجانس نظام ورتزل — یکی از نظریه‌های فرعی نظریهٔ صرف طبیعی — بررسی شده است. طبق این نظریه، گویشورانِ خاص یک زبان همواره پدیده‌های صرفی خاصی را که از لحاظ شمی هنجارتر باشد، ترجیح می‌دهند. میزان هنجار بودن را می‌توان بر اساس ویژگی‌های ساختاری یک زبان خاص تعیین کرد. برای نمونه آنچه در زبان ترکی طبیعی به‌نظر می‌رسد، ممکن است در زبانی مانند آلمانی طبیعی و هنجار نباشد. در نظریهٔ تجانس نظام، اصولی مطرح است (ر.ک. بخش ۱-۴) که طبق این اصول میزان متجانس بودن نظام تصریفی زبان را می‌توان بررسی کرد. در این مقاله داده‌های تصریفی زبان فارسی در قالب نظریهٔ مذکور بررسی شده و متجانس بودن نظام تصریفی پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها بیان شده است. پرسش پژوهش حاضر این بوده که نظام تصریفی زبان فارسی تا چه حد متجانس و متقاض است؟ همچنین فرض شده است که نظام تصریفی زبان فارسی از دیدگاه تجانس نظام، تقریباً متجانس است.

## ۲. پیشینهٔ پژوهش

پژوهش‌های صرفی و غیرصرفی بسیاری در چارچوب نظریه‌های طبیعی بر زبان‌های مختلف انجام شده است. ورتزل (1984) نظریهٔ تجانس نظام را معرفی کرده است. درسلر (1985) و همو به‌همراه همکاران (1987) نظریهٔ صرف طبیعی را مطرح و جزئیات آن را بیان کرده‌اند. دیگر پژوهشگران، زبان‌هایی مانند اسلامی، لهستانی و کرواتی را در چارچوب نظریهٔ صرف طبیعی بررسی کرده‌اند (Manova, 2005; Dressler & et al., 1996; Dressler & et al., 1994). ووف و لفورد (1994) و درسلر (1995) به ترتیب نظریهٔ نشان‌داری و تصویرگونگی را بررسی کرده‌اند.

در پژوهش‌های غیرصرفی به مطالعات نحوی و واژی – که طبق نظریه‌های نحو طبیعی و واج‌شناسی طبیعی انجام گرفته‌اند – پرداخته شده است. فیوج (1994) و درسلر (1996) و اج‌شناسی طبیعی را معرفی کرده‌اند. کوپکی (2001) ضمن مروری بر مکاتب زبان‌شناسی، به نظریه طبیعی در زبان پرداخته و مهم‌ترین اصول طبیعی بودن را بر شمرده و سپس ویژگی‌های نحو طبیعی را بیان کرده است.

برخی از زبان‌شناسان ایرانی نیز در معرفی نظریه صرف طبیعی و ویژگی‌های مرتبط با این نظریه، پژوهش‌های ارزشمندی انجام داده‌اند. حقین (۱۳۷۹) کلیتی از نظریه صرف طبیعی بیان کرده، سپس در پژوهشی دیگر (۱۳۷۸) عناصر تصریفی زبان فارسی و طبیعی بودن آن‌ها را در ساخت تصریفی بر مبنای نظریه صرف طبیعی و نظریه نشان‌داری مرور کرده است. مظفری و کوشکی (۱۳۸۶) در مقاله‌ای فرایند ترکیب را در چارچوب نظریه یادشده بررسی کرده‌اند. غنی‌آبادی (۱۳۷۵) و البرزی (۱۳۷۹) ضمن معرفی مفهوم و اصول تصویرگونگی در زبان، به بررسی میزان همسویی و تطابق داده‌های زبان فارسی با تقسیم‌بندی‌ها، الگوها و اصول تصویرگونگی در زبان پرداخته‌اند که این اصل تصویرگونگی با عنوان نظریه فرعی جهانی‌ها، یکی از اصول مطرح در نظریه صرف طبیعی است.

### ۳. ساختار نظریه صرف طبیعی

ساختار یک نظریه طبیعی مشتمل بر سطوحی است که آن نظریه در نظر می‌گیرد، صرفیون طبیعی پنج سطح زبانی را در نظر گرفته‌اند (Dressler & et al., 1987: 8-12):

۱. سطح جهانی‌های زبانی یا استعداد زبانی بشر؛
۲. سطح انواع زبان‌ها؛
۳. سطح توانش خاص یک زبان؛
۴. سطح هنجرها؛
۵. سطح کنش.

نظریه صرف طبیعی به سه سطح نخست توجه دارد و آن‌ها را بررسی می‌کند:

سطح اول: جهانی‌ها

این سطح براساس نظریه نشان‌داری یا نظریه الویت‌ها شکل گرفته و مشتمل بر کارکردها، عملکردها و اصولی است که پارامترهای طبیعی بودن را نشان می‌دهند. این پارامترها را می‌توان در یک پیوستار قرار داد که پدیده‌های صرفی را از دیدگاه طبیعی بودن در بالاترین سطح تا پایین‌ترین سطح طبیعی بودن توصیف می‌کنند (Dressler & et al., 1987: 26).

#### سطح دوم: انواع زبان‌ها

سطح انواع زبان‌ها بر اساس نظریه رده‌شناسی اسکالیکا (1979) شکل گرفته است. هرچند که نظریه نشان‌داری طبق معیارهای جهانی، ملاک‌های طبیعی بودن را به همه روش‌های دستوری نسبت می‌دهد؛ زبان‌های طبیعی از انواع مختلف روش‌های طبیعی و غیرطبیعی استفاده می‌کنند. به دلیل وجود تناقضات مفادله‌ای در زبان، یک نظام زبانی خاص نمی‌تواند همواره طبیعی‌ترین روش و تکنیک زبانی را از میان روش‌های موجود انتخاب نماید. بنابراین هر زبانی دارای مجموعه‌ای از گزینش‌های مختلف و متنوع از میان ملاک‌های طبیعی بودن است. یک زبان، طبیعی بودن در بعضی پارامترها را فدای طبیعی بودن در پارامترهای دیگر می‌کند. برای نمونه زبان‌های پیوندی<sup>۱</sup> در پارامترهای نموداری – یعنی زمانی‌که رابطه نموداری میان صورت و معنا وجود دارد و در برابر هر عضو یک معنا و مفهوم موجود است؛ برای نمونه برای صورت *reader* مفهوم A و برای تکواز *er* مفهوم B را می‌توان در نظر گرفت و معنای کل کلمه A+B خواهد بود – و در شفافیت واژی – یعنی صورت‌هایی که از نظر واژی در حد اکثر تصویرگونگی باشند – مز میان پایه و وند آن‌ها از نظر واژی و واژی مشخص است؛ اما گاهی وندافزایی منجر به کاهش پارامتر تصویرگونگی می‌شود و این زمانی اتفاق می‌افتد که در پایه یا وند تغییر واژی رخ دهد، مانند: *electric-ity* ~ *electric*. در اینجا نرم‌کامی‌شدگی اتفاق افتاده است:

/k/ → /s/

این‌گونه تغییرات واژی باعث تیرگی واژی می‌شود. تیرگی واژی زمانی افزایش می‌یابد که واژ انتهایی پایه با واژ ابتدایی پسوند تلفیق شود، برای نمونه در زبان ایتالیایی صورت اشتقاء‌گویی «خواننده» واژ انتهایی /g/ با واژ ابتدایی وند /t/ ترکیب شده و واژ کشیده جدید /t:/ تولید می‌شود (Dressler & et al., 1987: 101). زمانی‌که در مقابل یک دال تنها یک مدلول وجود داشته باشد، در آن صورت گفته می‌شود، عنصر زبانی مذکور از شفافیت معنایی

برخوردار است. برای نمونه از نظر اصل شفافیت معنایی، وندهای جمع‌ساز رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند. وند پرسامد «ها» — که آن را می‌توان با همه اسامی مفرد به کار برد — بالاترین شفافیت واژی-معنایی را دارد؛ اما پسوند تصریفی «ان» از نظر چندان شفاف نیست. این پسوند افزون‌بر مفهوم جمع، مدلول‌های متعددی همچون اسم مکان، اسم زمان، قید حالت، معنای فاعلی، نقش معنایی ابزار دارد، مانند گران، بهاران، لگان، خواهان، بامگلان که از میزان طبیعی بودن بالایی برخوردار‌اند؛ اما از لحاظ نمایه‌گذاری و طول کلمه خیر. از سویی دیگر زبان‌های تصریفی و درون‌تصریفی<sup>۲</sup> به خاطر ماهیت تلفیقی بودنشان، از نظر نمایه‌گذاری و طول کلمه طبیعی‌اند؛ اما از دیدگاه دیگر پارامترها مانند نموداری بودن، شفافیت واژی و شفافیت واژی-معنایی کمتر طبیعی‌اند.

#### سطح سوم: کفایت نظام

سطح توانش خاص یک زبان، بنابر نظریه تجانس نظام ورتزل (1984) شکل می‌گیرد. هر زبانی تعدادی ویژگی‌های ساختاری معرف آن نظام دارد. یک پدیده صرفی — طبقه تصریفی، صیغه‌ها، صورت‌های تصریفی و یا قوانین صرفی — ممکن است بر اساس پارامترهای جهانی (نشان‌داری) غیرطبیعی باشد؛ اما همین پدیده در نظام خاص یک زبان و براساس کفایت نظام خاص آن، هنجار و طبیعی جلوه کند. برای نمونه، در زبان آلمانی متناول و طبیعی است که یک اسم مذکر تک‌هنجاری<sup>۳</sup> با پسوند جمع ساز-e جمع بسته شود و نه با پسوند-n:

(۱). der Hund «سگ»

a. die Hund-e «سگها»

از سویی دیگر برای اسم مذکر تک‌هنجاری، طبیعی‌تر این است که با پسوند-n جمع بسته شود و نه با پسوند-e:

(۲). die Bahn «قطار»

a. die Bahn-en «قطارها»

#### ۴. طبیعی بودن وابسته‌به نظام در تصریف<sup>۴</sup>

همان‌طورکه در بخش پیشین اشاره شد، یکی از نظریه‌های فرعی نظریه صرف طبیعی، نظریه وابسته‌به نظام ورتزل است که به آن نظریه تجانس نظام<sup>۵</sup> نیز می‌گویند. از نظر ورتزل

62-59: (Dressler & et al., 1987) گویشوران خاص یک زبان همواره پدیده‌های صرفی ویژه‌ای – برای نمونه طبقات تصريفی، صیغه‌ها، صورت‌های تصريفی و نشانه‌های مقوله‌ای<sup>۱</sup> را ترجیح می‌دهند که از لحاظ شمی هنجارتر باشد. منظور از هنجار بودن یک پدیده صرفی این است که به طور نسبی در تحول یک زبان ثابت باشد؛ الگوهای تغییرات در زمانی نظاممندی را از خود نشان دهد؛ به طور نسبی در فرایند اکتساب زبان اول زودتر فراگرفته شود و در زبان پریشی‌ها کمتر تحت تأثیر قرار گیرد؛ اما از سوی دیگر آنچه برای گویشوران یک زبان هنجار به شمار می‌آید، کاملاً به اصول فارغ از نظام بستگی ندارد. میزان هنجار بودن را می‌توان با توجه به تجربه زبانی خود گوییشور، یعنی براساس ویژگی‌های ساختاری یک زبان خاص تعیین کرد. از این‌رو میزان هنجار بودن یک پدیده صرفی را تنها می‌توان نسبت به یک زبان خاص سنجید. برای نمونه آنچه در زبان ترکی طبیعی به نظر می‌رسد، ممکن است در زبانی مانند آلمانی طبیعی و هنجار نباشد؛ بنابراین افزون‌بر ویژگی‌های صرفی فارغ از نظام، وجود ویژگی‌های وابسته به نظام نیز لازم به نظر می‌رسد. به همین منظور، ورتزل این ویژگی‌ها را در دو دستهٔ عده نشان می‌دهد: ۱. تجانس نظام؛ ۲. ثبات طبقات تصريفی<sup>۷</sup>. در اینجا ویژگی تجانس نظام درباره نظام تصريفی زبان فارسي بررسی می‌شود؛ اما پیش از آن لازم است، جزئیات این ویژگی تبیین و تشریح شود.

#### ۱-۴. طبیعی بودن وابسته به نظام و تجانس نظام

پیش از پرداختن به اصل تجانس نظام بهتر است، به ویژگی‌هایی اشاره شود که ورتزل به آن‌ها ویژگی‌های ساختاری معرف نظام می‌گوید. وی معتقد است، نظام تصريفی هر زبان دارای ویژگی‌های ساختاری است که نوع آن زبان را از لحاظ رده‌شناسی تعیین و آن را از دیگر نظام‌های زبان متمایز می‌کند؛ اما این ویژگی‌ها را باید به عنوان یک کل درنظر گرفت؛ بلکه منطقی این است که ویژگی‌های هر نظام تصريفی را از طریق نظام‌های تصريفی طبقات تصريفی واژه‌ها به طور جداگانه تعیین کرد، برای نمونه همه اسامی در زبان ترکی به یکشیوه تصريف می‌شوند، مانند واژه *yıl* «سال» که به صورت زیر تصريف می‌شود:

(۳).

اسم مفرد	اسم جمع
a. yil	g. yil-lar
b. yil-in (اضافی)	h. yil-lar-in
c. yil-a ^ مفعول غیر صریح	i. yil-lar-a
d. yil-i ^ سببی	j. yil-lar-i
e. yil-dan ^ مفعول آزی	k. yil-lar-dan
f. yil-da ^ مکانی	l. yil-lar-da

طبق ویژگی‌های زیر می‌توان نظام تصريفی اسم را در زبان ترکی به شرح زیر تعیین کرد:

۱. وجود نظامهای مقوله‌ای<sup>۱۲</sup> و مقولات: برای نمونه مقولات جمع و مفرد، جزو نظامهای مقوله‌ای شمار و حالات<sup>۱۳</sup> اسمی<sup>۱۴</sup>، اضافی، مفعول غیرصریح، سببی، مفعول آزی و مکانی نیز جزو نظامهای مقوله‌ای اسم در زبان ترکی بهشمار می‌آیند.

۲. وجود صورت‌های تصريفی متصل به پایه یا متصل به ستاک: زبان آلمان زبانی است که صورت‌های تصريفی آن به پایه می‌چسبند. البته هر دونوع صورت تصريفی در این زبان وجود دارند؛ اما صورت‌های تصريفی پایه غالباًند و در فرایندهای حالت‌سازی<sup>۱۵</sup> و جمع‌سازی<sup>۱۶</sup> به کار می‌روند و نیز صورت‌های تصريفی متصل به ستاک فقط در چند طبقه جزئی که پسوند -n- می‌گیرند، ظاهر می‌شوند.

۳. وجود نمادها به صورت مجرزا یا ترکیبی برای مقولات مختلف: در زبان ترکی مقولات جداگانه نمادگذاری می‌شوند.

(۴).

a. yil-lar-in
b. year+ pl (جمع) + G (اضافی)

۴. وجود انواع نشانه‌های مرتبط با نظام مقوله‌ای آن زبان: گاهی اوقات ممکن است نشانه‌ها از نوع پسوندی باشند. برای نمونه در زبانی، مانند آلمانی نه تنها صورت جمع از طریق افزودن پسوند ساخته می‌شود؛ بلکه به وسیله تصريف حرف تعریف و فرایند هماهنگی پسرو<sup>۱۷</sup> و اکه نیز قابل تولید است.

(۵).

- |                           |                                 |
|---------------------------|---------------------------------|
| a. (N sg.) die Maus «موش» | اسم، حالت نهادی مفرد            |
| b. (G/D sg.) der Maus     | حالت اضافی / مفعول غیرصریح مفرد |
| c. (N/A pl.) die Mäuse    | حالت نهادی / مفعولی، جمع        |

**۵. وجود یا عدم وجود طبقات تصریفی:** زبان ترکی طبقات تصریفی دستوری ندارد؛ اما زبان‌های لاتین و آلمانی دارای طبقات تصریفی بسیارند.

با توجه به ویژگی‌های یادشده، تصریف اسم در زبان ترکی از نظر ساختاری کاملاً متحددالشکل است. به عبارت دیگر همه مقولات تصریفی در کلیه اسم‌های زبان ترکی ظاهر می‌شوند، همه اسمی دارای صورت‌های تصریفی پایه‌اند. در همه اسمی مقولات جداگانه نمادگذاری می‌شوند و غیره.

به ویژگی‌های یک تا پنج، ویژگی‌های ساختاری معرف نظام گفته می‌شود. این ویژگی‌ها در حقیقت ماهیت نظام‌های تصریفی زبان را تعیین می‌کنند. وقتی که ویژگی‌های ساختاری معرف نظام مربوط به نظام تصریفی یک طبقه از واژه‌ها، در زبانی خاص تعیین و مشخص شود، آن‌گاه می‌توان به آسانی تعیین کرد که هر کدام از پدیده‌های صرفی آن نظام تا چه حد با این ویژگی‌ها تطابق دارد یا به عبارت دیگر متجانس با آن نظام‌اند. میزان تجانس نظام براساس تطابق یک صیغه، یک صورت تصریفی و یا نشانه صرفی مقوله‌ای یا قانون تصریفی با ویژگی‌های ساختاری معرف نظام تعیین می‌شود. بنابراین تجانس نظام به عنوان یک معیار و سنجه عمل می‌کند؛ اما این ویژگی‌ها ماتریس طبقه‌بندی شده‌ای اند که نشان می‌دهند برای صرف تصریفی یک زبان خاص چه‌چیزی هنجر یا غیرهنجر است.

#### ۴-۲. ویژگی‌های ساختاری معرف نظام و تغییرات صرفی

ویژگی‌های ساختاری معرف نظام، حافظ و نگه‌دارنده نظام زبان‌اند و در برابر تغییرات صرفی مقاومت می‌کنند. در عین حال پدیده‌هایی که متجانس با نظام نیستند یا خود به خود محو می‌شوند و یا تبدیل به پدیده‌ای متجانس با نظام زبان می‌شوند. برای نمونه به نظر می‌رسد، نظام چهارhaltی در زبان آلمانی علیای باستان<sup>۱۰</sup> نظام متجانس ایجاد می‌کند و نظام پنج‌haltی، نظام نامتجانس. در نتیجه مقوله ابزار نامتجانس است؛ بنابراین جای خود را به مفعول غیرصریح در

آلمانی علیای میانه و نو می‌دهد و هیچ صورت تصیریفی یا صیغهٔ غیرمتجانس امروزی با توجه به ویژگی شمارهٔ یک – که در بخش (۱-۲) ذکر شد – در زبان آلمانی وجود ندارد (Dressler &et al., 1987: 65-66).

همان‌طورکه پیش‌تر نیز ذکر شد، صورت تصیریفی پایه در زبان آلمانی علیای نو یکی از ویژگی‌های تصیریفی اسم است؛ اما صورت تصیریفی ستاک، فقط در جمع‌سازی تعداد کمی از طبقات تصیریفی کاربرد دارد:

(۱).

a. Radi-us (شعاع) ~ Radi-en (شعاعها)

بنابراین صورت تصیریفی پایه متجانس با نظام است و تغییر زبانی در جهت حذف و جایگزینی صورت تصیریفی ستاک انجام می‌شود.

(۷).

a. Kont-en, Tub-en, Radi-en > konto-s, tuba-s, radiuss-e

در همه نمونه‌های ۷.۲ پدیده‌های صرفی با ویژگی‌های ساختاری معرف نظام همخوانی ندارند یا به سخن دیگر، نامتجانس با نظام تصیری خاص آن زبان‌اند. از آنجایی‌که انتظار می‌رود پدیده‌های صرفی نامتجانس حذف شوند، بنابراین ویژگی‌های ساختاری معرف نظام جهت و مسیر بسط و تغییر نظام‌های تصیریفی را تعیین می‌کنند. تغییرات صرفی در چارچوب ویژگی‌های ساختار معرف نظام رخ می‌دهند؛ ولی نمی‌توان هیچ تغییر صرفی یافته که باعث تغییر ویژگی‌های ساختاری معرف نظام شود. ویژگی‌های ساختاری معرف نظام در برابر تغییرات صرفی مقاومت می‌کنند. به نظر می‌رسد این فرضیه چندان قابل دفاع نباشد؛ زیرا زبان‌های مختلف و حتی زبان‌هایی که از لحاظ ژنتیکی به یک خانواده تعلق دارند، دارای ویژگی‌های ساختاری متفاوتی‌اند، برای نمونه صورت تصیریفی پایه در مقولهٔ اسم در زبان آلمانی علیای نو غالب؛ اما در زبان لاتین صورت تصیریفی ستاک غالب است. از سوی دیگر صورت تصیریفی ستاک در زبان آلمانی علیای باستان مقولهٔ تصیریفی غالب به شمار می‌رود. از یازده طبقهٔ تصیریفی، هفت مورد آن‌ها دارای ستاک و تنها چهار مورد دارای صورت تصیریفی پایه‌اند. حال این پرسش پیش می‌آید که چگونه ویژگی‌های ساختاری معرف نظام می‌توانند از زبانی به زبانی دیگر و یا از مرحلهٔ خاص یک زبان به مرحله‌ای دیگر تغییر کنند؛ درحالی‌که ادعای شده است، این ویژگی‌ها در برابر تغییرات صرفی مقاوم‌اند. ورتزل و همکارش (1987: 69) در

پاسخ به این پرسش بیان می‌کند که تغییرات در زمانی ویژگی‌های ساختاری معرف نظام، در اثر تغییرات فوق صرفی<sup>۱۹</sup> و عمدتاً تغییرات واجی به وجود می‌آیند. برای نمونه در زبان آلمانی تغییر ویژگی‌های ساختاری معرف نظام درباره صورت‌های تصویری ستاک به صورت‌های تصویری پایه در اثر تقلیل واجی واکه‌های پایانی<sup>۲۰</sup> به /e/ از مرحله زبان آلمانی علیای باستان به زبان آلمانی علیای میانه رخ می‌دهد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، از دیدگاه تغییر زبانی، صرف مستقل عمل نمی‌کند؛ بلکه با بخش‌های دیگر زبان، مانند واج‌شناسی در تعامل است. تغییر کیفی ویژگی‌های ساختاری معرف نظام یک تغییر فوق صرفی به شمار می‌آید.

ورتل معتقد است که صرف فقط ویژگی‌های ساختاری معرف نظام را تولید می‌کند و هیچ ویژگی جدیدی نمی‌تواند به وجود بیاورد. از آنجایی که ویژگی‌های ساختاری معرف نظام ماهیت یک نظام را تعیین می‌کنند؛ بنابراین نظام تصویری جدید همواره ناشی از عوامل فوق صرفی است. از دیدگاه صرفی، این ویژگی‌ها کاملاً نظام‌مندانه و تغییرات آن‌ها عمدتاً ناشی از تغییرات واجی است و نه صرفی (Dressler & et al., 1987: 76).

## ۵. نظام تصویری

واژه inflection از دستور سنتی لاتین اقتباس شده است. ریشه این کلمه — یعنی flect که معادل انگلیسی آن flex است — به معنای خمیدگی است. از معنای ریشه این کلمه می‌توان دریافت که واژه موردنظر باید از لحاظ صوری تغییر یابد تا بتواند در یک جمله و در جایگاهی خاص از آن جمله جای گیرد (Aronoff & Fudeman, 2005: 151). پیش از تحلیل نظام تصویری ضروری است به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نظام پرداخته شود.

### ۱-۵. ویژگی‌های نظام تصویری

تصویری نیز مانند هر پدیده زبانی دارای ویژگی‌های متنوعی است که برخی از آن‌ها منحصر به خود این نظام است و برخی دیگر میان تمام پدیده‌های صرفی مشترک است. بنابراین به‌منظور آشنایی بیشتر با این ویژگی‌ها به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. فرایند تصrif حافظ مقوله است: وقتی که پسوند «تر» و یا «ترین» به یک صفت افزوده شود، بروندادِ این وندازایی باز یک صفت است؛ بنابراین در فرایند تصrif، مقوله پایه تغییر نمی‌کند.
۲. تصrif با نحو مرتبط است: مقولات تصrifی نقش عمدہ‌ای در نحو ایفا می‌کنند. تطابق یکی از مقولات تصrifی است که عمدہ‌ترین نقش نحوی را عهددار است. شناسه‌های فعلی زبان فارسی در این دسته قرار می‌گیرند؛ اما نمی‌توان مقوله زمان و یا حداقل نمود را همچون رابطه تطابق، مرتبط با نحو داشت (Haspelmath, 2002: 71).
۳. تصrif بسیار زایاست: همان‌طورکه اغلب صرفیون معتقداند (Aronoff & Fudeman, 2005: 161؛ Bauer, 1988: 79؛ Haspelmath, 2002: 75) زایایی بسیار بالایی برخورداراند، به طوری که اغلب، نشانه‌های تصrifی را می‌توان تقریباً بی‌استثنا به پایه مناسب افزود.
۴. وندهای تصrifی در حاشیه قرار می‌گیرند: برخلاف وندهای اشتراقی که به ریشه نزدیکتراند، وندهای تصrifی دورتر از ریشه واقع می‌شوند؛ برای نمونه در واژه‌کارگرهای (کار+ گر+ ها) پسوند اشتراقی سُر به ریشه نزدیکتر است. این ویژگی در بیشتر زبان‌های دنیا معتبر است؛ اما با وجود این، در برخی از زبان‌های طبیعی استثنائاتی نیز به چشم می‌خورد.
۵. وندهای تصrifی مجموعه‌ای بسته‌اند: عموماً افزودن و یا حذف یک وند تصrifی جدید به مجموعه وندهای تصrifی کمتر اتفاق می‌افتد. نظام تصrifی زبان فارسی نیز از این امر مستثنا نیست و تعداد وندهای این نظام محدود است و چندان دستخوش تغییر نمی‌شود.
۶. صورت‌های تصrifی از نظر معنایی منظم و قاعده‌مندانه: زمانی که یک وند تصrifی به پایه افزوده می‌شود، تاحدی بر معنای پایه تأثیر می‌گذارد، برای نمونه با افزودن پیشوند «ـهـ» / «ـمـ» به فعل (نشین/ منشین) مفهوم نفی به پایه افزوده می‌شود.
۷. مقولات تصrifی معنای انتزاعی دارند: مقوله تطابق به هیچ وجه با معنای پایه مرتبط نیست و فقط رابطه واژه موردنظر را با دیگر واژه‌ها در بافت نحوی نشان می‌دهد. مقوله زمان چندان مرتبط با معنای فعل نیست؛ زیرا ماهیت یک عمل با زمان رخداد آن ارتباطی ندارد. با این حال مقوله نمود متقاوت عمل می‌کند، این مقوله به طور مستقیم با معنای پایه در تعامل است و ماهیت عمل را در طول زمان رخداد آن نشان می‌دهد (Haspelmath, 2002: 74).

۸. همه صورت‌های تصریفی در فرهنگ لغت ثبت نمی‌شوند: برخلاف وندهای اشتاقاچی که در فرهنگ لغت ثبت می‌شوند، صورت‌های تصریفی این‌گونه نیستند؛ مگر اینکه صورت مزبور قرضی باشد، برای نمونه واژه‌های جمع مکسر و یا واژه‌هایی که با وند تصریفی عربی جمع بسته می‌شوند، در فرهنگ لغت موجوداند.

حال با توجه به ویژگی‌های یادشده و براساس ویژگی‌های ساختاری معرف نظام<sup>۱۰</sup>، نظام تصریفی زبان فارسی، در قالب سه طبقه کلان تصریفی یعنی طبقات تصریفی اسم، فعل و صفت تجزیه و تحلیل می‌شود.

#### ۵-۲. تصریف اسم

اسم دارای ویژگی‌ها و نشانه‌های صرفی خاص خود است که براساس همین ویژگی‌ها و نشانه‌ها می‌توان آن را از دیگر مقولات تمایز کرد، مانند نشانه‌های صرفی اسم که عبارت‌اند از: نشانهٔ معرفگی، ندایی، حالت اضافی، حالت ملکی و شمار جمع. از میان این نشانه‌ها تنها نشانهٔ جمع جزو وندهای تصریفی است و سایر نشانه‌ها واژه‌بستاند.

به‌منظور بررسی اصل تجانس نظام دربارهٔ تصریف اسم، نیاز است ویژگی‌های ساختاری معرف نظام دربارهٔ تصریف اسم یک‌به‌یک بررسی شوند:

۱. تصریف اسم در زبان فارسی تنها یک نظام مقوله‌ای دارد به نام ارزش شمار که مشتمل بر دو ارزش مفرد و جمع است. ارزش مفرد بدون نشانه و ارزش جمع نشانه‌دار است.
۲. پسوندهای جمع را می‌توان به همهٔ ستاک‌ها و پایه‌ها افزود، مانند خردمندان و کارخانه‌هاران که خردمند و کارخانه‌دار ستاک‌اند.
۳. تقریباً بیشتر مقولات شمار به صورت جداگانه تصریف می‌شوند. تنها دربارهٔ جمع مکسر و اسم جمع، مقولهٔ شمار به صورت یک نماد مجرزا و قابل تفکیک دیده نمی‌شود. در صورت‌های جمع مکسر با تغییر آوایی صورت مفرد به جمع تبدیل می‌شود، مانند نمونه‌های ۸:

(۸). مکتب ← مکاتب / عالم ← علاما / عنصر ← عناصر

اسم‌های جمع نیز بدون هیچ‌گونه تغییر آوایی یا نشانهٔ صوری مفهوم جمع را یادآوری می‌کنند، مانند نمونه‌های<sup>۹</sup> (۹). گله، رمه، ایل، لشکر.

۴. نشانه‌های جمع در مقوله شمار اسم به سه صورت مشاهده می‌شوند: به صورت پسوند (ها، آن، بین، سون، ات، جات)، تغییر آوایی در صورت‌های جمع مکسر، و بدون تغییر آوایی در اسم‌های جمع.

۵. برای تصریف اسم می‌توان یک طبقه تصریفی کلان در نظر گرفت که همه فرایندهای جمع‌سازی را در خود جای می‌دهد. سپس این طبقه تصریفی کلان به دو طبقه تقسیم می‌شود که این طبقات به نوبه‌خود از طبقات خُرد نیز تشکیل شده‌اند و بر اساس نوع فرایند از یکدیگر جدا می‌شوند. طبقه نخست آن به شرح زیر است:

الف. طبقه خُرد بسیار زیایی پسوند «ها» و پسوند «ان» که این پسوند نیز واژگونه‌های «یان»، «گان» و «وان» را دارد؛

ب. طبقه خُرد نیمه‌زیایی پسوند «بین»، «سون» و «ات». طبقه دوم نیز دو طبقه خُرد دارد:

الف. طبقه خُرد نیمه‌زیایی جمع مکسر که کلمات آن حاصل تغییرات آوایی است؛

ب. طبقه خُرد نازیایی اسم جمع که صورت جمع با صورت مفرد آن برابر است.

با توجه به پنج ویژگی مطرح شده به این نتیجه می‌رسیم که تصریف اسم از لحاظ اصل تجانس نظام در وضعیت بیشینه قرار دارد و متجانس است، به عبارتی اسم دارای مقوله شمار است؛ تمام صورت‌های تصریفی اسم از ستاک و پایه قابل اشتقاقداند؛ در مقوله شمار انواع نشانه‌های جمع مرتبه به آن مقوله موجود است و در تصریف اسم تعداد قابل توجهی طبقات تصریفی خُرد وجود دارند. شایان ذکر است، طبقات خُرد جمع مکسر و اسم جمع جزو طبقات نامتجانس با نظام‌اند و به همین دلیل در طبقه‌ای جدا از سایر طبقات قرار داده می‌شوند.

## ۵-۲. تصریف فعل

پایه فعل به یکی از مفاهیم کنش (عمل)، حالت، دگرگونی و یا ترکیبی از آن‌ها اشاره می‌کند و نیز ویژگی‌های نحوی (ساختی) ویژه‌ای دارد که در این پژوهش ویژگی‌های نحوی منظور نظر ما نیست؛ اما از نظر ساختواری فعل در مقولات زمان، نمود، جهت، وجه، شخص، شمار، نفعی و سببی صرف می‌شود.

نظام تصريفی زبان فارسی نیز همچون نظام تصريفی اسم دارای ویژگی‌های ساختاری منحصر به خود است که در این قسمت به آن ویژگی‌ها پرداخته می‌شود:

۱. فعل دارای هشت نظام مقوله‌ای است: زمان، نمود، جهت، وجه، شخص، شمار، نفی و سببی. در کتاب‌های دستور زبان فارسی به مقولات زمان، نمود، وجه، شخص و شمار جدایگانه اشاره شده است. در این میان، ماهوتیان (۱۳۷۸: ۲۱۰) افزون بر این مقولات، مقوله جهت را نیز بررسی کرده است؛ اما نشانه‌های نفی و سببی را در نظام‌های مقوله‌ای جدایگانه قرار نداده است. نگارندگان براین باوراند که چون در زبان فارسی – برخلاف زبان‌هایی همچون انگلیسی که علامت نفی به صورت تکواز جدایگانه [not] به کار می‌رود – از پیشوند «نـ» /na/ و واژگونه‌های آن استفاده می‌شود و نیز چون درباره مفهوم سببی نماد مربوط به شکل پسوند «انـ» /ân/ نیز به دنبال پایه می‌آید و افزون بر آن چون این دو وند تصريفی از لحاظ معنا و کاربرد متمایز از دیگر وندها عمل می‌کنند؛ بنابراین نیاز است این دو وند، همچون دیگر نشانه‌های تصريفی در دو مقوله جدایگانه نفی و سببی قرار داده و بررسی شوند.

۲. وندهای تصريفی به پایه فعل افزوده می‌شوند، مانند نمونه‌های ۱۰:

(۱۰). می‌خوانم ← می- + خوان + مـ  
پیشوند حال اخباری پایه فعل شناسه

۳. مقولات نمود، وجه، نفی و سببی به صورت جدایگانه نمادگذاری می‌شوند، مانند نمونه‌های ۱۴-۱۱:

(۱۱). می‌نویسم ← می- + نویس + مـ

(۱۲). بخوانم ← بـ + خوان + مـ

(۱۳). نرفتیم ← نـ + رفت + بیم

(۱۴). خوراندند ← خور + مان + دـ + سـ

مقوله زمان افزون بر نمادهای جدایگانه برای زمان گذشته («دـ» /d/، «سـ» /s/ و «ـد» /d/، «ـسـ» /s/) دارای پسوند «ـهـ» /e/ است که به طور همزمان این پسوند در ساخت زمان‌های ماضی نقلی، ماضی بعید و نیز فعل مجھول از مقوله جهت کاربرد دارد؛ بنابراین پسوند یادشده یک نماد ترکیبی است نه جدایگانه، مانند نمونه‌های ۱۵-۱۷:

(۱۵). گذارندام ← گذراند + مـ (حال کامل)

(۱۶). خوانده بودم —> خواند + م + بود + م (ماضی بعید)

(۱۷). نوشته شد —> نوشت + م + شد (مجھول)

باید گفت که مقوله زمان افزون بر نمادهای فوق، صورت‌های بی‌قاعده نیز دارد. همان‌طورکه در نمونه‌های ۲۰-۱۸ مشاهده می‌شود، پایه فعل گذشته نسبت به پایه فعل حال، دستخوش تغییر آوایی خاصی شده است:

(۱۸). می‌آویزم —> می- + آویز + م / آویختم —> آویخت + م

(۱۹). می‌گمارم —> می- + گمار + م / گماشتم —> گماشت + م

(۲۰). می‌شویم —> می- + شوی + م / شستم —> شست + م

افزون بر موارد یادشده، مقولات شخص و شمار نیز از نمادهای مشترک استفاده می‌کند و درواقع تکوازهای آمیخته‌اند:

م / am / اول شخص مفرد

ی / i / دوم شخص مفرد

د / Ø / سوم شخص مفرد

یم / im / اول شخص جمع

ید / id / دوم شخص جمع

ند / and / سوم شخص جمع

لازم به ذکر است که پسوند رابط افعال ماضی نقی با پسوندهای شناسه از نظر صوری شبیه‌اند.

۴. برای مقولات تصریفی فعل، نشانه‌های مختلفی وجود دارد:

- نشانه‌های مقوله زمان: به تجزیه ساختواری نمونه‌های ۲۱-۲۴ توجه نمایید:

(۲۱). الف. می‌خوانم —> می- + خوان + م

ب. خواندم —> خوان + د + م

ج. می‌رانم —> می- + ران + م

د. راندم —> ران + د + م

(۲۲). الف. می‌بافم —> می- + باف + م

ب. بافتم —> باف + ت + م

ج. می‌گشم ← می- + گش + م  
د. گشتم ← گش + ت + م  
(۲۳). الف. می‌خدم ← می- - خند + م

ب. خندیدم ← خند + ید + م  
ج. می‌بوسم ← می- + بوس + م  
د. بوسیدم ← بوس + ید + م  
(۲۴). الف. می‌آفتم ← می- + آفت + م  
ب. آفتابم ← آفت + اد + م  
ج. می‌ایstem ← می- + ایست + م  
د. ایستادم ← ایست + اد + م

مقایسه ساختواری موارد ۲۱-۲۴، چهار پسوند گذشته را مشخص می‌نماید: «د» /d/، «سید» /id/، «ت» /t/ و «داد» /âd/؛ اما صورت‌های بی‌قاعده هیچ وند و نماد جدایی‌ای دال بر زمان گذشته ندارند و مفهوم زمان گذشته با تغییر آوایی نشان داده می‌شود. بررسی پایه فعل‌های بی‌قاعده نشان می‌دهد که ممکن است در آن‌ها یک و یا دو واج پایانی و یا واکه در مقایسه با همان پایه فعل در صورت پایه حال به صورت دیگری ظاهر شود و یا واج پایانی حذف گردد و یا از دو واج پایانی یکی تبدیل به واجی دیگر شده و دیگری حذف شود:

۱. تبدیل واج پایانی:

آموز: آموخ + ت ← آموخت  
رو: رف + ت ← رفت

گذر: گذش + ت ← گذشت

۲. تبدیل دو واج پایانی:

برخیز: برخاس + ت ← برخاست

نشین: نش+س + ت ← نشست

نویس: نوش + ت ← نوشت

۳. حذف واج پایانی:

گزین: گزی + د ← گزید

آفرین: آفری + د —→ آفرید

۴. حذف و تبدیل واچها:

گر(ی): گری+س + ت —→ گریست

شو: ش<sup>۰</sup>+ د —→ شد

گرد: گش + ت —→ گشت

۵. تبدیل و افزایش واچ:

شو: ش<sup>۰</sup>+ س + ت —→ شست

جو(ی): ج<sup>۰</sup>+ س + ت —→ جُست

گری: گری + س + ت —→ گریست

در ضمن مقوله زمان برای ساخت فعل‌های ماضی نقلی و ماضی بعید از نشانه «ـه» /ـهـ/ استفاده می‌کند، مانند نمونه‌های ۲۵-۲۷:

(۲۵). خنده‌ام —→ خنید + ۵ + شـ

(۲۶). خوردام —→ خورد + ۵ + شـ

(۲۷). شسته شد —→ شست + ـه + شـ

- نشانه مقوله نمود: نشانه «می» /mi/ به‌شکل پیشوند پیش از پایه‌های افعال حال اخباری،

گذشته استمراری، گذشته التزامی به‌کار می‌رود، مانند نمونه‌های ۲۸:

(۲۸). می‌خوانم، می‌خواندم، می‌خواندم در جمله‌اگر می‌خواندم، ...

- نشانه مقوله جهت: در این مقوله پیسوند «ـهـ» /ـهـ/ وجود دارد که با افزودن به پایه فعل،

پایه مفعولی برای ساخت فعل مجہول تولید می‌کند، مانند نمونه ۲۹:

(۲۹). کشته شد —→ کشت + ـهـ + شـ

- نشانه مقوله وجه: به تجزیه ساختواری نمونه‌های ۳۰-۳۲ توجه کنید:

(۳۰). الف. بخوان —→ بــ + خوان

ب. بخوانم —→ بــ + خوانم

ج. بروم —→ بــ + روم

د. بدوم —→ بــ + دوم

(۳۱). الف. ببینیشم —→ بــ + اندیشم

- ب. بیفتم ← بید + فتم  
 ج. بینگارم ← بید + نگارم  
 (۳۲). الف. بُرو ← بـ + رو  
 ب. بُدو ← بـ + دو  
 ج. بُخور ← بـ + خور

مقایسه ساختواری موارد ۳۰-۳۲ با یکدیگر، دو پیشوند التزامی و امر «بـ» /be/ و «بی» /biy/ و نیز پیشوند امر گفتاری «بـ» /bo/ را در بافت‌های آوایی خاص مشخص می‌نماید، مانند نمونه‌های (۳۳-۳۵):

- (۳۳). بـ /be/, پیش از پایه فعل با صامت آغازی؛  
 (۳۴). بیـ /biy/, پیش از پایه فعل با مصوت آغازی؛  
 (۳۵). بـ /bo/, پیش از پایه فعل با مصوت آغازی [+گرد]:  
 با این حال ممکن است هریک از دو پیشوند امر و التزامی «بـ» /biy/ و «بـ» /be/ و یا «بـ» /bo/ پیش از فعل‌های نمونه ۵۷ ظاهر شود، هرچند در گفتار عادی بیشتر «بـ» /bo/ به کار می‌رود.  
 - **نشانه مقوله شناسه یا مطابقه**: چنان‌که در نمونه‌های ۲۱-۲۴ مشاهده می‌شود، آخرین پسوند — پسوند شناسه برای اول شخص مفرد، دوم شخص و نیز سوم شخص جمع — در ساختواره فعل حال و گذشته ثابت و به ترتیب مفرد و جمع به شرح زیر است:

/ad/	دـ	/i/	امـ
/and/	ندـ	/id/	یمـ

تنها پسوند سوم شخص مفرد در صورت فعل حال در گفتار رسمی «دـ» /ad/ و در گفتار عادی «بـ» /e/ است، مانند نمونه‌های ۳۶:

- (۳۶). می‌گوید ← می‌گه / می‌خندد ← می‌خنده

- **نشانه مقوله نفی**: مقایسه نمونه‌های ۳۷-۳۸ نشان می‌دهد که پیش از پیشوند «میـ» /mi/ پیشوند منفی «نـ» /ne/ و پیش از هر صورت فعل بدون پیشوند فعلی، پیشوند منفی «نـ» /na/ ظاهر می‌شود.

- (۳۷). الف. نمی‌خوانم ← نـ + می‌خوانم  
 ب. نمی‌خواندم ← نـ + می‌خواندم

(۲۸). الف. نخوان ← فـ + خوان

ب. نخواهم خواند ← فـ + خواهم + خواند

در بافت‌های ادبی، پیشوند نفی پیش از فعل امر به‌شکل «مـ»/ma/ می‌آید، مانند نمونه‌های ۳۹:

(۲۹). الف. مخوان ← مـ + خوان

ب. منشین ← مـ + نشین

ج. مزن ← مـ + زن

- نشانه مقوله سببی: فعل سببی با افزودن پسوند «ان»/ân/ به پایه فعل پدید می‌آید. این پسوند تنها به دنبال برخی از پایه‌های فعلی به کار می‌رود؛ مانند نمونه‌های ۴۰:

(۴۰). الف. خوراندن (از پایه فعل خور، خوردن)

ب. سورزاندن (از پایه فعل سور، سورختن)

ج. پاشاندن (از پایه فعل پاش، پاشیدن)

۶. طبقه کلان تصریفی فعل دارای طبقات تصریفی نیست و تنها از چند خرد طبقه تصریفی

تشکیل شده که به شرح زیراند:

۱. طبقه خرد بسیار زیایی پیشوند منفی؛

۲. طبقه خرد بسیار زیایی پسوند شناسه یا مطابقه؛

۳. طبقه خرد بسیار زیایی پیشوند «مـ»؛

۴. طبقه خرد بسیار زیایی پسوندهای گذشته؛

۵. طبقه خرد بسیار زیایی پیشوند افعال التزامی و امر؛

۶. طبقه خرد بسیار زیایی پسوند پایه مفعول؛

۷. طبقه خرد نیمه‌زیایی پسوند سببی؛

۸. طبقه خرد نیمه‌زیایی صورت‌های بی‌قاعدۀ زمان گذشته.

طبق ویژگی‌های ساختاری مطرح شده، فعل دارای هشت نظام مقوله‌ای است: زمان، نمود،

جهت، وجه، شخص، شمار، نفی و سببی، وندهای تصریفی فعل به پایه افزوده می‌شوند، مقولات نمود، وجه، نفی و سببی از نمادهای جداگانه استفاده می‌کنند؛ ولی زمان، جهت، شخص و شمار نمادهای مشترک دارند. افزون بر این در مقوله زمان صورت‌های بی‌قاعدۀ ای وجود دارند که مفهوم زمان را با تغییرات آوایی خاصی نشان می‌دهند و یک طبقه خرد بی‌قاعدۀ دارند. برای

هر کدام از مقولات فعلی نشانه‌های مربوط به آن مقولات موجود است و در تصریف فعل، شمار قابل توجهی طبقات تصریفی خود وجود دارد.

#### ۵-۴. تصریف صفت

به دسته‌ای از واژه‌ها که از لحاظ معنایی به حالت یا چگونگی اسم اشاره می‌کنند، صفت گفته می‌شود (مشکوٰ الدینی، ۱۳۸۴: ۹۸). مانند نمونه‌های ۱:

(۱). دانا، خوب، پارسا، آهسته، تند، آرام، جوان، آسوده، ساده، سرخ، خوش، خرسنده، زود، دیر، دور، نزدیک، زنده.

مفهوم حالت یا چگونگی واژه صفت ممکن است، ثابت و بی‌درجه باشد. به این صفات، صفت ثابت گفته می‌شود، مانند نمونه‌های ۲:

(۲). زنده، مذکور، نر، مؤنث، ماده، دوم، همیشگی

از آنجایی که صفات ثابت از لحاظ مفهوم بیانگر حالت یا چگونگی ثابت اسم هستند و به درجات مختلف حالت اشاره نمی‌کنند، به صورت صفت برتر و برترین به کار نمی‌روند و نمی‌توان به آن‌ها پسوند «تر» /tar/ و «ترین» /tarin/ افزود، مانند نمونه‌های ۳:

(۳). مؤنثتر، \* ماده‌تر، \* مردہ‌تر، \* مذکورتر

برخلاف نمونه‌های ۳، دسته‌ای دیگر از صفات هستند که به حالت‌های درجه‌ای اشاره می‌کنند و به همین سبب درجاتی را شامل می‌شوند. به این دسته از صفات، صفات درجه‌ای گفته می‌شود. این دسته از صفات به صورت صفت برتر و برترین به کار می‌روند، مانند نمونه‌های ۴:

(۴). الف. دانا، خوب، پارسا، آهسته، تند، آرام، جوان، آسوده، ساده، سرخ، خوش، خرسنده، زود، دیر، دور، نزدیک؛

ب. داناتر، خوب‌تر، پارساتر، آهسته‌تر، تندتر، آرام‌تر، جوان‌تر، آسوده‌تر، ساده‌تر، سرخ‌تر، خوش‌تر، خرسنده‌تر، زودتر، دیرتر، دورتر، نزدیک‌تر؛

ج. داناترین، خوب‌ترین، پارساترین، آهسته‌ترین، تندترین، آرام‌ترین، جوان‌ترین، آسوده‌ترین، ساده‌ترین، سرخ‌ترین، خوش‌ترین، خرسنده‌ترین، زودترین، دیرترین، دورترین، نزدیک‌ترین.

ویژگی‌های ساختاری معرف نظام تصریفی صفت عبارت اند از:

۱. نظام تصریفی صفت در زبان فارسی یک نظام مقوله‌ای به نام مقوله مقایسه دارد؛
۲. وندهای تصریفی در این نظام به پایه و ستاک افزوده می‌شوند: داناترین، خردمندترین؛
۳. مقوله مقایسه از طریق وندهای مجذی «تر» /tar/ و «ترین» /tarin/ — نشان داده می‌شود؛
۴. مقوله مقایسه در نظام تصریفی صفت دو نوع نشانه دارد: «تر» /tar/ و «ترین» /tarin/؛
۵. طبقه کلان تصریفی صفت دارای یک طبقه خرد تصریفی است: طبقه خرد «تر» و «ترین».

براساس ویژگی‌های ساختاری مطرح شده، می‌توان نتیجه گرفت که نظام تصریفی صفت کاملاً متحالشکل و متجانس است.

## ۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله ضمن معرفی نظریه صرف طبیعی و اجزای تشکیل‌دهنده آن، نظام تصریفی زبان فارسی در چارچوب نظریه تجانس نظام — یکی از نظریات فرعی نظریه صرف طبیعی — بررسی شد. سه نظام اسمی، فعلی و صفتی براساس پنج ویژگی مطرح در این نظریه، تجزیه و تحلیل شدند. پس از بررسی‌های انجام شده، نتیجه آن بود که صفت همه ویژگی‌های ساختاری معرف نظام تصریفی زبان فارسی را دارد. از این‌رو، این نظام کاملاً متجانس و متحالشکل است. از سویی دیگر در تصریف اسم وجود طبقات خرد جمع مکسر و اسم جمع باعث کاستن تجانس این نظام شده؛ اما در سایر ویژگی‌های ساختاری نظام، می‌توان گفت نظامی تقریباً متجانس و متحالشکل است. طبق ویژگی‌های ساختاری، نظام فعلی زبان فارسی با داشتن یک طبقه خرد بی‌قاعده که متجانس با نظام نیست و نیز وجود نماد مشترک برای زمان، جهت، شخص و شمار و افزون‌بر این، صورت‌های بی‌قاعده در مقوله زمان منجر به کاهش تجانس این نظام شده و این نظام را در رده پایین‌تر از صفت و اسم قرار داده است. این نتایج، فرضیه پژوهش را تایید کرده؛ بدین معنا که نظام تصریفی زبان فارسی تقریباً متجانس است.



## ۷. پی‌نوشت‌ها

1. agglutinative
2. introflecting
3. monosyllabic
4. system-dependent naturalness in inflection
5. system-congruity
6. categorial markers
7. stability of inflectional classes
8. dative
9. accusative
10. ablative
11. locative
12. categorial system
13. case
14. nominative
15. case formation
16. plural formation
17. umlaut
18. old high german
19. extramorphological
20. phonological reduction of terminal vowels

۲۱. ر.ک. بخش ۲-۴

22. portmanteau

## ۸. منابع

- البرزی ورگی، پرویز (۱۳۷۹). «روابط تصویری در ساخت واژه زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*، س. ۱۵، ش. ۱، صص ۲۴-۳۳.
- حق‌بین، فریده (۱۳۷۸). «بررسی میزان طبیعی نظام تصریفی زبان فارسی بر مبنای نظریه صرف طبیعی». *متن پژوهی ادبی (فصلنامه زبان و ادب)*. ش. ۹ و ۱۰. صص ۷۵-۹۵.
- ———— (۱۳۷۹). «نگرشی به نظریه صرف طبیعی». *فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء* (س)، س. ۱۰. ش. ۳۶. صص ۲۳-۴۳.
- غنی‌آبادی، سعید (۱۳۷۵). *تصویرگونگی در نحو و صرف زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تربیت مدرس. تهران.

- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه سیدمهدي سمائي. تهران: نشر مرکز.
- مشکو‌الدیني، مهدى (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی: واژگان و پيوندهای ساختی*. تهران: سمت.
- مظفری، زهرا و فاطمه کوشکی (۱۳۸۶). «بررسی میزان طبیعی بودن فرایند ترکیب زبان فارسی بر مبنای نظریه صرف طبیعی»، *فصلنامه پازند*. س. ۳، ش. ۱۱. صص ۲۷-۳۹.

#### References:

- Alborzi Varaki, P. (2000). "Iconicity relations in the morphology of Persian language". *Linguistics Journal*. Vol. 15, No.1. pp.24-33 [In Persian].
- Aronoff, M. & K. Fudeman (2005). *What is Morphology?*. Oxford: Wiley-Blackwell Publishing Ltd.
- Bauer, L. (1988). *Introducing Linguistic Morphology*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Carstairs MacCharta, A. (1992). *Current Morphology*. Routledge: London and New York.
- Dressler, W. U. (1985). "On the predictiveness of natural morphology". *Journal of Linguistics* 21. pp. 321–337
- ----- (1995). "Interactions between Iconicity and other semiotic parameters in language". In R. Simone (Ed.). *Iconicity in Language*. Co. John Benjamins. pp. 21-37.
- ----- (1996). "Principles of naturalness in phonology and a cross components". In B. Hurch & R. A. Rhodes (Eds.). *Natural Phonology: The state of the Art*. New York: Mouton de Gruyter Berlin. pp. 41-51.
- ----- ; K. D. Kolaczyk & A. Katicic (1996). "a contrastive analysis of verbal inflection classes in polish and croatian." In *Suvremena Lingvistika*. Zagreb: Hrvatsko filološko društvo. pp. 127-138.



- Dressler, W. U.; W. Mayethaler; O. Panogl & W. U. Wurzel (Eds.) (1978). *Leitmotifs in Natural Morphology*. John Benjamins B.V.
- Fudge, E. C.(1994). "Natural phonology". In R. E. Asher & M. Y. Sampson (Eds.). *The Encyclopedia of Language and Linguistics*. London: Pergamon Press, Vol. 5. pp. 2761-2763.
- Ghaniabadi, S. (1996). *Iconicity in Syntax and Morphology of Persian Language*. M.A. Dissertation of General Linguistics, Trabiat Modares University: Tehran [In Persian].
- Haghbin, F. (1999). "Naturalness Measurement in inflectional system of Persian language on the basis of Natural morphology theory". *The quarterly Journal of Language and Literature*. Tehran. No. 9 & 10. Pp.75-95 [In Persian].
- Haghbin, F. (2000). "Viewing natural morphology theory". *Scientific-Research quarterly of Humanities Science of Alzahra University*.Vol. 10, No. 36, pp. 23-43 [In Persian].
- Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. New York: Oxford University Press Inc.
- Hurch, B. (2006). "Natural Phonology". In Brown, Keith (Ed.). *Encyclopedia of Language & Linguistics*. Second Edition. Vol. 8. Oxford: Elsevier. pp. 541-543.
- Kopecky, K. T. (2001). "Natural linguistics and contemporary linguistic trends with respect to morphosyntax structures". In [http://splet-starifnm.uni-mb.si/pedagoska/programi/nem/Germanistik\\_files/virtual/kopecky/Zagreb~2.html](http://splet-starifnm.uni-mb.si/pedagoska/programi/nem/Germanistik_files/virtual/kopecky/Zagreb~2.html). (acc.10/11/2015).
- Mahootian, Sh. ([1998]2004). *The Grammar of Persian Language: Typological Perspective*. Translated by: S.M. Samaeei, Tehran: Markaz Publication [In Persian].

- Manova, S. (2005). "Towards a theory of conversion in Slavic, evidence from Bulgarian, Russian and serbo- croatian". The Slavic and East European Language Resource Center. In <http://www.seelre.org/glossos/> (acc. 10/7/2015).
- Meshkatodini, M. (2005). *The Grammar of Persian Language: Lexicon and Constructional Links*. Tehran: The Organization of Researching and Composing University Textbooks of Humanities (SAMT) [In Persian].
- Mozafari, Z. & F. Koushki (2007). "Measuring Naturalness of compounding in Persian Language on the basis of Natural morphology theory". *Pazand Quarterly Journal*. Vol.3, No.11. pp. 27-39 [In Persian].
- Waugh, L. & B. A. Lafford (1994). "Markedness". In R. E. Asher & M. Y. Sampson (Eds.). *The Encyclopedia of Language and Linguistics*. London: Pergamon Press. Vol. 5. pp. 2378-2383.
- Wurzel, W. U. (1994). "Natural morphology". In R. E. Asher & M. Y. Sampson (Eds.). *The Encyclopedia of Language and Linguistics*. London: Pergamon Press. Vol. 5. pp. 2590-2598.